

افغانستان در قرن ۱۹

(۱۰)

فصل نهم امارت اول امیر دوست محمد خان

واشکر کشی بمقابل سگ ها

مراسم تاج گذاری امیر دوست محمد خان بسیاری سرو صدا اجراء شد. حسنی شلیک توپ که از شعائر قدیم شاهان افغان بود نیز بعمل نیامد. در مسجد عید گاه واقع سیاسنگک پسر مبرز واعظ مرحوم (۶) خوشه جوی را بردستار او به تاسی از تاج پوشی احمد شاه درانی نصب کرد و عقدااری از مسکوکات جدید که بنام او ضرب شده بود. بر امیر جدید تاج گشت و حاضرین که تعدادشان محدود بود بیعت کردند و در دعای نماز عصر که در همان ساعت در مسجد اداء میشد نام امیر دوست محمد خان بنام امیر المؤمنین قرائت گردید. چون امیر دوست محمد خان مصلحتاً برای جلوگیری از مخالفت برادران خویش اعلان پادشاهی خود را بحیث یک ضرورت مذهبی واضطراری بمقصد جنگ با سگ ها وانمود کرده بود بنابراین در سگه خود این بیت را هم ضرب کرد:

امیر دوست محمد به - زم جهاد کمر به بیت و بز دست که ناصرش معق باد

امیر دوست محمد خان بلافاصله بعد از اعلان امارت. تحکیم غیر قابل اعتقاد را عزل و بران خود را بجای شان نصب کرد تا اگر از اثر این اقدام جدید در مملکت سر و صدائی بلند شود. از هر طرف مطمئن باشد. کار دوم امیر عبارت از آمادگی برای جنگ با رنجیت سنگ بود. اعانه که قبلاً به جمع آوری آن شروع کرده بود. باوجود مساعی زیاد باز هم از پنج لک روپیه تجاوز نکرد و از این جمله ۲ لک روپیه آن صرف برابر کردن ۶۰ هزار عسکر شد که از قوای منظم و غیر منظم مرکب بود. و بروز حرکت امیر بیش از سه لک روپیه در خزینه نداشت (۲).

امیر قبل از حرکت سردار سلطان محمد خان را که به انتظار وعده امیر در کابل توقف داشت برای جمع آوری بطرف باجور فرستاد (۳) علوم انسانی

امیر میدانست که قوه مالی و تربیاتی عسکری او درین وقت برای یک جنگ حقیقی با سلطنت سرکی پنجاب مساعد نبود ولی در برابر جوش ملی اقدام را ناگزیر میدانست اردوی امیر که بقصد جهاد ترتیب شده بود. در ماه فروری ۱۸۳۶ ع (۱۲۵۲ ق) یعنی کمی بعد از جلوس امیر دوست محمد خان بطرف جلال آباد حرکت کرد امیر قبل از حرکت خود از کابل بنام کیتان وید مامور سیاسی انگلیس در اودیانه و همچنین بنام لارڈ بنتک حاکم اعلاى کشور هند مکاتیبی نوشته و در مسکتوب های خود از انگلیز بمقابل سگ ها کمک خواسته و دوستی عصر سدوزائی را بین افغانستان و برطانیه تذکار و مذاخه برطانیه را در اسناد پشاور مطالبه کرده بود.

(۱) موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد اول صفحه ۳۴۷ تا بعد (۲) موهن لال

حرکت سردار سلطان محمد خان را از کابل بدون مشوره امیر بعد از امارت امیر میدانست.

(۳) ملیسون: کتاب قبل الذکر جلد ۳ صفحه ۲۳۰ - ۲۳۲ - کنگهم تاریخ سگ ها

در حالیکه مرزا سمع در جلال آباد به تهیه عسکر قبائلی مشغول بود امیر انتظار جواب انگلیس ها را داشته و جوابیکه رسید هم اطمینان بخش نبود زیرا دولت برطانیه از مداخله در کار دو دولت مستقل افغان و سگ سر باز زده و صرف خیر خواهی خود را بهر دو طرف خاطر نشان و مفاد تجارتی را اساس سیاست خویش درین قسمت ها وانمود و اعزام يك نماینده تجارتی را خاطر نشان کرده بود. (۱) ازین جهت اردوی امیر بتاريخ ۱۵ اپریل ۱۸۳۶ ع (۱۲۵۲ ق) از جلال آباد بطرف (باسول) حرکت کرده اما در عین زمان امیر انتظار پیام صلح آمیز رنجیت را داشت و از همین جهت در پیشرفت تآنی بخرج میداد رنجیت که از واقعات پیغمبر نبود شخصی را نزد سردار سلطان محمد خان در باجور فرستاد تا او را بمقابل برادرش تحریک و بسوی خود امیدوار ساخته باین ذریعه امیر را ناکام یا منصرف سازد. این شخص داکتر هارلان Harlan نام داشت و یک تاجر امریکائی بود که در خدمت رنجیت بسر میبرد و سردار سلطان محمد خان درینوقت عسکری از مردم باجوری زیر اثر امیر خان بسرعم میر علم خان (وزیر عصر شه محمود) ترتیب داده بود و انتظار رسیدن امیر دوست محمد خان را به حوالی پشاور داشت تا با او یکجدا شود و داکتر هارلان پیام رنجیت را به او رسانید. اما مقارن همین وقت امیر دوست محمد خان نیز نواب جبار خان را نزد او اعزام داشت تا هر چه زود تر با قوای خویش به امیر ملحق شود. همان بود که سلطان محمد خان در حالیکه داکتر هارلان را نیز با خود گرفت در موقع (باسول) نزد امیر حاضر شد و قبلاً پیر محمد خان برادر خورد او نیز با امیر یکجا و در خدمت امیر اظهار آمادگی کرده بود. امیر که از پیغام رنجیت خبر شده برداکتر هارلان سخت بر آشفت و امر کرد او را تیرباران کنند لیکن به شفاعت قرآن شریف او را عفو کرد و با پیام تهدید آمیز نزد رنجیت مراجعت داد (۲) و گفت که رنجیت دیگر نمیتواند بین او و برادرانش نفاق تولید و مقصد خود را حاصل دارد امیر از باسول حرکت و به (شیخان) در راه کابل موقع گرفت و در اینجا برخی از مردمان پشاور نیز به او پیوستند رنجیت که گمان نمیکرد امیر بر پشاور حمله کند و هنوز منتظر پیام و آشتی بود بزودی عسکر خود را از شرق رود سند کوچ داده به (شیخان) نزدیک شد و به مظاهرات آشتی کارانه خود دوام داد. امیر نیز که عدم مساوات قوای خود را با قوای سگ خوب میدانست نواب جبار خان و آغا حسین را برای مذاکرات تعیین کرده از طرف رنجیت فقیر عزیز الدین و داکتر هارلان میانجی گری و نمایندگی میگرداند.

در اینجا سردار سلطان محمد خان خواست نظریه امیر را نسبت به خود معلوم کند که در صورت گرفتن پشاور با او چه رفتار بعمل خواهد آمد. طوری که شهرت دارد امیر این بار نیز از دادن وعده و اگذاری حکومت پشاور و حتی جلال آباد نیز به سردار سلطان محمد خان

(۱) الاسبیس یا پرنس، عروج بار کزانی.

(۲) ملیسون - کتاب قبل الذکر صفحه ۲۳۵ - جلد ۳ - موهن لال جلد اول صفحه ۱۷۳

صریحاً انکار ورزید (۱) و در حقیقت همین انکار امیر زمینه را برای متحد شدن سردار موصوف با رنجیت و ناکام ماندن این لشکر کشی را فراهم کرد چه سردار سلطان محمد خن تمام امیدهای خود را از طرف امیر کابل قطع دیده در صدد افشاد تا بصورت مستقیم حقوق خویش را حاصل دارد. درین بین آغا حسین نیز در اثر رشوت ستانی خیانت کرده بی‌گام ها و اطلاعات جعلی به امیر میرسانا تا بطرف مصالحه تشویق شود (۲).

درین موقع امیر مرد بود که آیا مراجعت کند و یا محاربه نماید مشاورین او هم برد و دسته بودند. یکی طرفدار جننگ که دران میرزا عبدالسمع خان و سردار محمد افضل خن یسرش و حاجی خان کاکری و نواب اسدخان برادرش شرکت داشتند و دیگر طرفدار صلح و فداقت به هرچه رنجیت حاضر به دادن شود که رئیس آنها عبارت از نواب جبار خان بود. امیر بعد از بسیار فکر و اندیشه بالاخره چون فوای خود را در برابر فوای سک اندک و شکست احتمالی را وسیله تشجیع مزید رنجیت می دانست مشوره دسته دوم را قبول کرد (۳) و در انتظار رسیدن رنجیت که خودش از لاهور حرکت کرده بود، مشغول مظاهرات شد و هر روز یک نفر از سرداران را امر میکرد تا با دسته خود به فوای سک حمله کند و رنجیت بمجرد رسیدن فقیر عزیزالدین و دا کتر هارلان نزد امیر فرستاد و پیش نهاد کرد که (هشت نفر) و (دو آبه) را به سردار سلطان محمدخان تسلیم بدارند بشرطیکه امیر آن را برای خود تصاحب کرده ملک سردار موصوف و برادرانش پیر محمدخان و سعید محمد خان بشناسد و معاهده دوستی بین طرفین انعقاد یابد. امیر در قبول این پیشنهاد نظر به اینکه برای خود او فائده نمیرساند بلکه شاید برقب نزهت را هم برایش تشکیل بدهد و تأمل و تأمل بخرج داده و باله قلیل پیش نهاد نمود که نصف پشاور را سردار سلطان محمد خن و اکثر لشکر او برای افغانی لشکر کشی کند و بکنج چند لک روپیه بنام عمل بندی (یعنی تاوان جننگ) ببرد و درین وقت آغا حسین خبر آورده بود که رنجیت فوای را برای محاصره خیمه امیر حرکت داده و اکنون خیمه گاه امیر در شرف محاصره میباشد امیر امر کرد تا فرستادگان رنجیت را مجبوس نمایند و عسکر فوری عقب نشینی کنند تا مبادا واقعا به محاصره بیفتند (۴) عساکر امیر بصیرت تمام بدون اینکه به مجاهدین قومی از علت این عقب نشینی چیزی گفته شده باشد بنای حرکت را گذاشتند و ابی ترتیبی تمام از عقب امیر جانب دره خیبر رو آوردند و چون آوازه ها از هر طرف گماشته گمان رنجیت در اردوی افغانی افتاده او امر غلط بهم طرف نشر میشد عساکر امیر که مأمور به عقب نشینی محدود بودند، بطور عمومی بطرف خیبر رجعت نمودند سک ها را این کامیابی غیر منتظر که در اثر یک چال سیاسی نصیب شان شده بود خوب استفاده کرده از عقب قشون افغانی به حمله

(۱) ملسون - کتاب قبل الذکر جلد ۳ - صفحه ۲۳۹

(۲) ملسون -

(۳) ملسون -

(۴) ملسون -

و تعقیب شروع کردند و آنها را تعقیب نمودند. امیر که به جلال آباد رسید در پنجایکانه داخوشی او این بود که تصور میکرد فرستادگان رنجیت را با خود آورده است و بلین وسیله میتواند از زمامدار سک امتیازاتی حاصل و پیش نهادات خویش را بر او تعجیل کنند. اما وقتی که خبر شد که نه سردار سلطان محمد خان و نه نمایندگان موصوف هیچکدام با اردوی او نیامده اند خیلی متأثر شده و بدون آنکه توقف کرده بتواند طرف کابل حرکت کرد و میرزا عبدالسمیع وزیر او که نظر به اش قبول نشده بود برسم احتجاج قلم خویش را بشکست (۱) اما دلیل بزرگت امیر دوست محمد خان همان عدم اقتدار مالی و فوای عسکری بود که بهیچ وجه خود را مقتدر به یک جنگ فیصله کن با سیدها نمی دید و تنها در اثر آرزوی متحدت ملت افغان به اقداماتی از قبیل فوق که بیشتر حکم مظهره را داشت برای جلوگیری از جاسارت مزید سیدها منسبت میشد بهر حال این بازگشت نیز یکی از واقعات قابل تأسف این دوره بشمار میرود زیرا قطع نظر از دیگر چیزها اگر لافل بین امیر و برادرانش مصلحتی واقع میشد و رنجیت بموجب یک معاهده (هشت نفر) و (دو آبه) برادران تفویض میکرد گویا پای سکها از این علاقه کوتاه میشد و بر علاوه به آسانی نمیتوانستند افغانها را از این منصرفات جدید شان خارج سازند اما افسوس که کسیکه از این میانه فایده گرفت رنجیت سنگک بود که این دفعه نیز لشکر کشی افغانها را می نتیجه ویای خویش را در پشاور محکم تر ساخت و برای خوش سلطنت سرداران پشاور و بیشتر جهت تزئید نفاق بین آنها و امیر که بر برخی حصص از توابع پشاور را بنام سرداران موصوف و همچنین بنام برخی برادر زادگان امیر که از او رنجیده بودند چون عبدالغیاث خان پسر نواب چهارخان نامزد کرد از قبیل (روهتاس) (هشت نفر) (دو آبه) (کوهات) تاتل بلند - ولی اداره نظامی و سیاسی را بدست خود گرفت و حکام ار لاهور از خود سکها مقرر میشد اینها صرف در مالیات این علاقهها سهوا داشتند و این هم موافقی بود و بزودی ایشان را به لاهور جلب کرد.

امیر دوست محمد خان بعد از این واقعه وضعیت خود را دشوار میدید زیرا از یکطرف مردم که از لشکر کشی انتظارات بزرگی داشتند داسرد شده بودند و از طرف دیگر خزینه تملکی خالی بود و عساکریکه همراه امیر به جهاد رفته به علاوه قشون ملی باجوری که بهیچت سردار سلطان محمد خان حرکت کرده و اکنون آنهم باردوش امیر شده بود از امیر معاش میخواستند. امیر که نمیتوانست همه عساکر خود را یکبار مرخص کند برای خرج و معاش آنها امر کرد تا خاندان شاهی هر کدام بقدر توان خود یکمیه از این عساکر را پندمه گرفته به ایشان تایید شدن پول در خزینه خرج بدهند که این مسئله نیز سبب رنجش خاندان شاهی و هم اسباب دلسردی عساکر را فراهم کرد. امیر که از هر طرف وضعیت را برای خود مشکل میدید حتی از برادران فتنهکاری خود نیز خوف داشت که مبادا از ضعف او استفاده نموده بر متصرفات او حمله کنند (چنانچه آنها

ملا عبدالرشید نامی را هم برای معلوم کردن اوضاع به کابل فرستاده بودند (بالاخره تصمیم گرفت که یکبار دیگر به دولت برطانیه رجوع کرده ، امداد این دولت را برای دفع خطر سک و اسزرداد پشاور که آرزوی یسکانه او بود مطالبه کند . و چون درین فرصت لارڈ آکلیند تازه بجای لارڈ بنتک به عهده حاکم اعلاى هند مقرر و بپندرسیده بود ، از این موقع استفاده کرده بنام ابلاغ تبریک از ورود حاکم اعلاى جدید مطالبات خود را تجدید نمود (جولائی ۱۸۲۶ ع ۱۲۵۳ ق) و از اینجا دوره جدیدی در تاریخ سیاسی افغانستان شروع میشود که آن تماس مستقیم با انگلیس و بعدها روس است .

فصل دوم - روابط امیر دوست محمد خان با انگلیس

و آمدن هیئت های انگلیس و روس بکابل

قبل از آنکه به آغاز این فصل بپردازیم ، باید برای فهماندن مقصد مختصری از تاریخچه روابط مقدماتی افغانستان و انگلیس ارائه کار نماییم . طوریکه در صفحات ماقبل گفته شده او این تماس مستقیم افغان و انگلیس در وقت شاه شجاع با آمدن هیئت (الفنتین) در سال ۱۸۰۹ ع ۱۲۲۳ ق) صورت گرفته و چون معاهده که بین شاه شجاع و الفنتین انعقاد یافت سبب ناکامی ناپلئون بوناپارت در اروپا مورد عمل نیافت و انگلیس نیز از سرحدات افغانستان هنوز دور بود و از دهلی بیشتر نبامده و امرای محلی هند و راجت سک و حکمران لاهور بین او و افغانستان حائل بودند ، نامت دراری روابط مستقیم بین مملکتین قائم نشد لارڈ بنتک که در زمان روی کار آمدن برادران وزیر فتح خان حاکم اعلاى هند بود ، دلچسپی زیادی بکسیاسبات افغانستان نمیکرفت و از اینکه شاه شجاع خواست بکندهار لشکر بکشد نیز برای مداخله مستقیم حاضر نشد بلکه گذاشت تا این کار بذریعه راجت صورت گرفته و بعد از آنکه نتیجه معلوم شود انگلیس توسط شاه شجاع منافع خود را تامین کند . چنانچه شاه شجاع در اقدامات مکرر خود ناکام مانده و چیزیکه انگلیس برای یمن کردن نفوذ خود در افغانستان از یک راه غیر مستقیم آرزو داشت بدست نیامد . انگلیس ها تا اینوقت کدام شکایتی از سرداران ارگزائی نداشتند و چون تماس مستقیمی را با خاک های افغانی مالک نبودند و پیش از وقت کدام اقدام جدی را نیز لازم نمیدانستند امبا از این قیمت ها بی فکر هم نبودند چنانچه بین سال های ۱۸۱۰ و ۱۸۲۳ ع (۱۲۲۳ - ۱۲۴۹ ق) اشخاص متعددی را برای کسب معلومات با افغانستان بنام سیاحت و تجارت و یا قسم عبوری جانب ماورای رود سیحون اعزام داشتند از قبیل (مور کرافت) (که در ماورای هندو کش هلاک شد) و (سترلنگ) (کیتین ورتنر کانولی) الکیساندر برنس (برنس مشهور) ویسن و غیره . که اینها هر قدر بیشتر معلومات سیاسی و اقتصادی جمع کردند ، موجبات دلچسپی مزید حکومت هند را بطرف افغانستان جلب کرد . از طرف دیگر در سال های بین ۱۸۲۸ و ۱۸۲۲ ع (۱۲۴۴ - ۱۲۴۸ ق) انگلیس ها

برای پیدا کردن راه مستقیم جانب افغانستان جهت قائم کردن نفوذ خود در سند بنام کشودن رودسند برای کشتی رانی در نزد میران سند ورنجیت سنگک داخل اقدامات شده و با اینکه میدانستند که این رودخانه قابل کشتی رانی نیست (چنانچه تا امروز نیز این قسم استفاده از آن بعمل نیامده) صرف بنام اینکه در عصر اسکندر مقدونی رودسند مورد کشتی رانی قرار گرفته بود اصرار داشتند و پس از زحمات زیاد یکه از راه سیاسی و بعضاً با استعمال قوه متحمل شدند، در سال ۱۸۳۲ ع (۱۲۴۸ هـ ق) میران سند را برای ترانزیت مال التجاره از رودسند در برخی قسمت های آن حاضر ساختند (۱) لیکن آنهم تا سال ۱۸۴۸ ع (۱۲۵۴ هـ ق) که حمله به افغانستان شروع شد، جنبه عملی پیدا کرده نتوانست و میران سند مقاومت میکردند و جز کراچی تاحیدر آباد دیگر قسمت های رودسند را برای انگلیس ها نگشوده بودند .

این وضعیت تا وقتی دوام داشت که از یکطرف انگلیس ها در سند آغاز به تائیس نفوذ نموده ، یک معاهده تجارتنی برای استفاده مشترک از آبهای سند ورنجیت و میران سند عقد کردند (۱۸۳۳ ع ۱۲۴۸ هـ ق) و از طرف دیگر وضعیت بین رنجیت سنگک و امیر دوست محمدخان حکمران سکا بل جدی شده و کار به چنگک کشید و دوست محمد خان بانگلیس مراجعه کرد . لارده بنتنگک که درین وقت فرمان فرمای هندوستان بود هنوز هم مداخله در امور افغانستان و پنجاب را لازم نمیدانست و طوریکه دیدیم جواب های سرسری میداد . اما وقتیکه لارده آکلیند جاشین اوشد ، این شخص از یکطرف طوریکه بدها دیده خواهد شد جاه طلبی بیشتری داشته ، از طرف دیگر بلانقشه جدیدی جهت پهن کردن نفوذ انگلیس در هند شمالی به هندوستان آمده بود .

امیر دوست محمدخان نیز این تغییر حال کم اعظمی او را موقع خوبی یافته در ضمن تبریک عهده جدید لارده آکلیند توجه او را بسوی مسائل افغان و سگ معطوف و امداد انگلیس را درین قضیه مطایه کرد (جولائی ۱۸۳۶ ع - ۱۲۵۳ هـ ق)

در جوابیکه بتاريخ ۲۳ - اگست سال مزبور فرستاد توضیح کرد که برای برطانیه مهاراجه رنجیت سنگک هم یک دوست وفادار بشمار میرود و آرزوی برطانیه اینست که هر دو دوست او مسائل خود را از طریق دوستانه حل و فصل کنند و اصول حکومت مزور اجازه مداخله در امور غیر را نمیدهد باهم اگر شما کدام راه عالی که چه گونه بین شما و مهاراجه رنجیت سنگک اقدام کنیم شان بدهید بر آن غور خواهد شد . حکومت برطانیه میخواهد که معاملات تجارتنی بین او و ممالک دیگر شرقی توسعه پیدا کرده طرفین از آن استفاده مشروع نمایند و همین یگانه نقطه دلچسبی دوات برطانیه به نسبت ممالک مزبور میباشد و ازین است که درین اواخر رود سند را برای کشتی رانی باز کرده وهم در آنجا یک نفر را برای مذاکره درین باره

(۱) نیست به روابط انگلیس و افغان و مسائل سند کتاب موهن لال موسوم به حیات امیر

دوست محمد خان معلومات مفصلی دربر دارد .

بطرف کابل اعزام خواهد کرد (۱) امیر بسکرفتن این مکتوب از طرف انگلیس مایوس شده و دانست که برطانیه دوستی رنجبت را نسبت به او ترجیح میدهد و خواست برای تغییر وضعیت برطانیه از موازنه سیاسی و رقابت همسایگان خود کار بسکیرد روی این نظریه مکتوبهای به شاه ایران و زار روس نیز نگاشت و شاه ایران را نظریه علایق دینی در معامله سکها بطرفداری خود تشویق حتی از عزائم سک نسبت به خاک های ایران نیز تخویف نمود و به زار روس نوشت که چون شاه ایران بازار روس دوست است اوهم که دوست شاه ایران است به آنوسیله خود را دوست زار نیز میدانند و از مسئله سک و کشمکش خود باو وضعناً از طرفداری انگلیس باسک و اینکه در صورت شکست او تجارت بخارا قطع خواهد شد هم اشاره کرد. (۲) طوریکه مورخین و مثولفین انگلیس بالاتفاق تصدیق کرده اند این اقدامات امیر دوست محمدخان جزیک مظاهره برای جلب توجه ممالک همسایه نسبت به خود و بیشتر برای معرفی کردن خود به حیث زمامدار تمام افغانستان به دول مزبور دیگر مفهوم و نقشه عملی را حائز نبوده و طوریکه ایران دائم بین انگلیس و روس همین سیاست را بازی میکرد و دوست محمد خان نیز ازین راه پیش آمد (۳) اما جوا بهائی که از ایران و روس به او رسید کدام قطعیت را حاوی نبوده و صرف همدردی ممالک مذکور را به افغانستان نشان میداد و از حرکت آینده شاه ایران بطرف هرات و اشغال آن مملکت و واگذاری آن به سرداران بارکزیائی وعسده مبداد زیرا در این وقت سرداران قندهار نیز که چند بار برای ضبط و الحاق هرات لشکر کشیده ولی ناکام شده بودند به ایران مراجعه و برضد کامران که دست نشانده خود ایران بود طرفداری شاه ایران را خواسته بودند و شاه ایران بمشوره حکومت روس آرزو داشت بطرف هرات اقدامات خود را شروع کند.

(۱) موهن لال کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲۵۲ - درین قسمت تفصیلات زیاد

دربر دارد.

(۲) متن این مکتوبها را موهن لال در کتاب خود درج کرده است اما صد فیصد قابل اعتماد نمیباشد. باهم معلوم میشود که امیر دوست محمد خان در مکتوب خود قوه سکرا زیاد نشان داده و خود را در برابر آن بی قوه گفته ولی تأیید کرده است که تا این وقت بمقابله دوام داده و آینده نیز تاجان دارد بمدافعه خواهد کوشید اما اگر ناکام شود افغانستان و ایران تحت تسلط سکها خواهند رفت وهم گفته که اگر از طرف شمام این معاونت نشود مجبوراً بانگلیس رجوع خواهد کرد و در آن صورت نفوذ انگلیس باافغانستان و ایران پهن خواهد شد - حامل این مکتوب غلام حسین خان بوده است (موهن لال کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲۶۰ - ۲۶۲) مکتوب عنوانی سفیر روس را حسین علی خان برده بود کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲۶۲ - ۴

(۳) موهن لال کتاب قبل الذکر صفحه ۲۴۶ - ۴۷

درین بین بود که دولت انگلیز به اعزام سر الکساندر برنس (۱) به کابل تصمیم گرفت و علت این تصمیم هم بیشتر از مراجعه امیر و موضوع اقتصادی رود سند مسئله تحریکات روسیه در نزد پادشاه ایران برای اشغال هرات بود که دولت برطانیه را پریشان ساخته و به تماس مستقیم با افغانستان جهت جلوگیری امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار از هم‌توانی پادشاه ایران در حمله بر هرات مبادرت ورزید و از طرف دیگر جهت پیدا کردن راه مستقیم به افغانستان با اغراض قندهار به میران سند فشار خود را بیشتر ساخت تا عند احوال برای جلوگیری از مارش ایران بطرف هرات و همکاری سرداران با بریتانیایی درین اقدام عناصر خود را از راه سند به قندهار و از این جا به هرات سوق کرده بتوانند. زمانیکه برنس بطرف کابل حرکت کرد (اوایل ۱۸۳۷ ع ۱۲۵۳ ه ق) سرداران قندهار جداگانه با ایران داخل مذاکره شده و نسبت به اینکه شاه ایران هرات را از کابل مران گرفته تسلیم ایشان نکنند مشغول طرح فرار داد بودند و امیر دوست محمد خان که ازین مسئله اطلاع یافت پریشان شده خواست او هم درین معامله شریک باشد تا از لحاظ منافع از متاعی که به سرداران قندهار برسد سهمی داشته و مخصوصاً پس از اشغال هرات به پیش نهاد سرداران قندهار ایران بطرف کابل لشکر نکشد. ازین زوایری با سرداران قندهار نیز داخل مراد کرده گردیده شرکت خود را در تمام مذاکرات و فیصله ها اعلام و آمادگی خود را جهت هر قسم املا دیکیه لازم باشد پیش نهاد کرد (۲) الکساندر برنس بمعبیت (مبصر ایسیج) و (لفتننتود) و مسترلارد بحیث نماینده بدر بار امیر دوست محمد خان تعیین و توسط اعتبار نامه مشورخه ۱۵ / ۱۸۳۷ ع (۱۲۵۳ ه ق) از راه سنده و پنجاب و پشاور بطرف کابل حرکت کرد و درین وقت مسترملین بنام ناظر و طیفه واقعه نگاری انگلیس را در کابل ایفاء می نمود و بطوریکه او به حکومت هندخبر فرستاده بود امیر دوست محمد خان از آمدن این هیئت مسرور بود (۳) چنانچه حین مواصات آن بدرة خیبر امر داد تا نوب های پذیرائی شلیک و شاغاسی گل محمد خان و میرزا آغا جان و سعادت خان مهمند از هیئت انگلیس استقبال کنند و سپس در جلال آباد ناظر خیرالله خان را از طرف خود مهمانداز مقرر و اعزام داشت و در بتخت شهزاده محمد اکبر خان از آنها پذیرائی کرد و سواری قبل بکابل وارد و در جوار قصرشاهی جای داده شدند و این اولین هیئت اروپائی بود که بصورت رسمی در دربار کابل پذیرفته میشد.

(باقی در آینده) س. قاسم رشتیا

(۱) الکساندر برنس قبلاً از راه افغانستان بطرف بخارا اعزام شده و با امیر دوست محمد خان معرفت داشت.

(۲) موهن لال : کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه (۲۶۷ - ۲۶۹).

(۳) موهن لال : کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲۵۳ - ۵۷.

اگر او یافت پروردن ز دست بچشم کم مبین خود رو نیم را	مرا هم دست فطرت پرورانید توان از چهره من رنگه وی دید
من از خود رو، گسل این گمستانم جمال من خجل سازد گسالت را	همانا آب و تاب فطرتم هست دلش را رشک من از تبر غم خست
الا ای مرد! بافرزند فطرت و گرنه این جمال و رنگه بو را	همی آزریم فرمایه بشنو از من بینی بعد ازین در صحن گسالتن
خدا چون این جهان آب گسل ساخت هزاران گسل همی خواهی تو پرورد	جمال جاودانی را بمن داد بینی اندران حسن خدا داد
بیا دهقان! بیا ز گسالتی را ولی ما را که فطرت زاده گسالتیم	همی پروردان گلهای بیخارا مکش از بیخ و بن، ای مرد هوشیارا

چمن ۲۰ دلو ۱۳۲۶

عبدالحی حبیبی

یادگار سیاحت شاعر

آمدم کابل برای انقلاب زندگی بسکه عمرم سالها در فکر و سودا رفته است خاطری پر عقده دارم از شعار جاهلان شوق من در کشف مجهولات میباشد مدام زندگانی بی تنوع می فزاید تیر و توگی سیرو گردش فهم و دانش را نماید بیشتر تا توانم نور عرفان جویم از اهل ادب وقت برق آسار و بس دست و پا باید زدن آدمی را میدهد کشف حقایق امتیاز علم در اعیان موجودات خوی فطرت است بارها گفتم بخود این خواب غفلت تا بچند جاهل بدبخت را که نور عرفان بهره نیست فرصت سعی و عمل از دست دادن ابلهی است جای ما در عالم قدس است پستی تا بچند	بلکه چندی وارهم اراضطراب زندگی نیست مبلغم در سماع لفظ آب زندگی در سیاحت می کشایم پیچ و تاب زندگی از سرم تا کم کیند قدری عذاب زندگی و ز منبطلات حاصل آید آب و تاب زندگی در وطن حرکت کنم خوانم کتاب زندگی روشن از شورشید گردد ماهتاب زندگی کز هیا هو میتوان منع شتاب زندگی ورنه ماشین هم کشد بر خود نقاب زندگی طفل کرید بهر این در فتح باب زندگی مرک باشد گر رود عمری بخواب زندگی مبغزاید ظلمتش از آفتاب زندگی عافل آن باشد که می بیند ذهاب زندگی رفعتی باید پس از خرق حجاب زندگی هر که چون «غواص» میکوشد بفضل کرد کار دا منش پر در شود در اکتساب زندگی
---	--

جواب نامه

(ش . قاریزاده)

برای نامه نوشتن به آشنای عزیز
چو دست و پای عروسان جبین کناغدرا
نوشتم آنچه بدل سالها گره شده بود
هزار بار چو بر خواندش زسرتاپای
سپردمش بسکف التفات نامه بری
برفت قاصد و از پی تر قمش اما
به انتظار چنان گوش شد سرا پایم
خلاصه شب نشد آخر که رفته باز آمد
کشید پاکت سر بسته و بدستم داد
چه غنچه ها که زباغ امل فروچیدم
زفرط شوق در آن زمکاء زود زوال
امید و بیم به پیرا منم کشید خطی

نشستم و سرپاکت درید می بد و شست

فغان که «نامه دوشینه» بدچو روا کردم

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از آثار گذشتگان

رتال جامع علوم انسانی
غزل

بیدل (رح)

اگر بگلشن ز ناز کردد قد بلند تو جلوه فرما

ز بیکر سرو موج خجلت شود نمایان چومی زمینا

ز چشم مست تو گریبا بد قبول کبیت نگاهی

طیید زمستی بروی آئینه نقش جو هر چو موج صهبا

نخواند طفل جنون مزاجم خطی زیست و بلند هستی

شوم فلاطون ملک دانشاگر شناسم سراز کف پا

ز صفحه راز این دبستان ز نسخه رنگ این گلستان

نگشت نقشی دگر نمایان مگر غیاری بیال عنقا

به بیج صورت ز دور گردون نصیب ما نیست سر بلندی

ز بعد مردن مگر نسیمی غبار ما را برد بیالا

نه شام مارا سحر نویدی نه صبح مارا دم سفیدی
 چو حاصل ماست نا امیدی غبار دنیا بفرق عقبی
 رمیدی از دیده بی تاامل گذشتی آخر بصد تغافل
 اگر ندیدی طپیدن دل شنیدنی داشت نا لۀ ما
 باولین جلوه ات ر دلها رمید صبر و گداخت طاقت
 کجاست آئینه تابگیرد غبار حیرت درین تماشا
 به دور بیمانه نگاهت اگر زند لاف مبعروشی
 نفس بر ننگ کند بیچند ز موج می در گلوی مینا
 بیوی ربهان مشکبارت بخوش پیچیده ام چو سنبل

زهر رنگ بر کک گل ندارم چو طایر بر ننگ رشته بر یا
 بهر کجا ناز سر بر آرد نیاز هم پای کم ندارد
 نور خرامی و صد تغافل من و نگاهی و صد تمنا
 ز غنچه او دمید بیدل بهار خط نظر فریبی
 بهمیز حسن کشت آخر رنگ زمررد زامل پیدا

جامی

دامن گیس در کف خاری فتاد

دوستان بازم عیب کاری فتاد	جان رمید از تن بکوبش آرمید
سا بلا خواهم و زاهد عاقبت	در حریم وصل محرم شد بر شوق
عقل شد مفتون مشکین طرد اش	چشم یو شدم رخسار ددم بخواب
عمرها « جامی » وفو و زید و مهر	

دل بدام عشق خون خواری فتاد
 از نفس مرغی به کمزاری فتاد
 هر متاعی را آخر بداری فتاد
 دامن گیس در کف خاری فتاد
 سادۀ در دام طراری فتاد
 عطفم بر آن بخت بیداری فتاد
 کارش آخر با جفا کاری فتاد

